



- مقالات باید علمی، پژوهشی، مستند و دارای نوآوری باشند.
- مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریه دیگری چاپ شده یا برای نشریه دیگری ارسال شده باشد.
- مقالات برای یک شماره آماده شود و دنباله‌دار نباشند.
- مقاله ارسالی از ۲۵ صفحه حروف چینی شده (هر صفحه ۲۵۰ کلمه) بیشتر نباشد.
- دو نسخه از مقاله حروف چینی شده در محیط word به همراه دیسکت یا لوح فشرده آن ارسال گردد.
- تیتراهای اصلی با شماره‌های ۱، ۲، ۳ و... و زیرمجموعه آنها با ۱-۱، ۱-۲، ۲-۱، ۲-۲، و... مشخص شود.
- چکیده مقاله که آینه تمام‌نما و فشرده بحث است، به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، حداکثر در ده سطر ضمیمه باشد و واژگان کلیدی مقاله (سه تا هفت واژه) به دنبال هر چکیده بیاید.
- ارجاعات در متن مقاله بین پراکنش به صورت (نام خانوادگی مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا شماره جلد/صفحه) نوشته شود.
- اگر ارجاع بعدی بلافاصله به همان مأخذ باشد از (همان یا همان: صفحه) و اگر به مأخذ دیگری از همان نویسندگان باشد (همان، سال انتشار: صفحه) استفاده شود.
- منابع لاتین، به صورت لاتین و از سمت چپ در بین پراکنش (صفحه: سال انتشار، نام خانوادگی) و در ارجاع بعدی اگر بلافاصله باشد (Ibid.) نوشته شود.
- نقل قولهای مستقیم به صورت جدا از متن با تورفتگی (یک و نیم سانتی متر) از راست درج شود.
- شکل لاتینی نامهای خاص، واژه‌های تخصصی و ترکیبات خارجی در پاورقی درج شود.
- یادداشتهای توضیحی (توضیحاتی که به نظر مؤلف ضروری به نظر می‌رسد) در پاورقی درج شود.
- ارجاع در یادداشتهای به همان ترتیب متن و مشخصات تفصیلی مأخذ در فهرست پایان مقاله بیاید.
- اگر مقاله ترجمه است، متن اصلی، معرفی نویسنده و معرفی کتاب یا مجله مأخذ، همراه ترجمه ارسال گردد.
- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی یا نام مشهور نویسنده (نویسندگان) به شرح زیر آورده شود:
- کتاب: نام خانوادگی، نام (نویسنده/نویسندگان)، نام کتاب، نام مترجم، محقق یا مصحح، نوبت چاپ (در صورتی که چاپ نخست باشد نیاز نیست)، محل نشر، نام ناشر، تاریخ انتشار ش. ق. یا م. (به ترتیب برای سالهای شمسی، قمری یا میلادی).
- مقاله: نام خانوادگی، نام (نویسنده/نویسندگان)، «عنوان مقاله داخل گیومه»، نام نشریه، دوره/سال، تاریخ انتشار، شماره جلد، شماره صفحات مقاله.
- پایگاههای اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، «عنوان موضوع داخل گیومه»، نام و آدرس پایگاه اینترنتی.
- نام کامل نویسنده، رتبه دانشگاهی یا عنوان علمی و نام مؤسسه متبوع وی به دو زبان فارسی و انگلیسی قید شود و همراه با نشانی پستی، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی ارسال گردد.
- مجله در ویرایش مقالات آزاد است.
- رعایت دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی است.
- مقالات رسیده به هیچ وجه عودت داده نمی‌شود.
- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های خود را به نشانی دفتر مجله (مشهد، صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۴۶۱) یا نشانی الکترونیکی (razaviunmag@gmail.com) ارسال کنند.

## تحلیل تفسیری و فقهی آیه

### «ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف وللرجال علیهنّ درجه»\*

□ مهدی مهریزی

□ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

#### چکیده

این مقاله می‌کوشد با تحلیل آیه «... ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف وللرجال علیهنّ درجه...» اولاً ناسازگاری ظاهری صدر و ذیل این آیه را پاسخ گوید و سپس این آیه را به عنوان یک قاعده کلی و معیار در برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان مطرح سازد. نویسنده چنین مطرح می‌سازد که اگر تفاوت‌های فاحش و چشمگیر در حقوق و تکالیف زنان به چشم خورد باید روند اجتهاد و فهم حقوق و تکالیف مورد بازبینی مجدد قرار گیرد به ویژه آنجا که مستند اجتهاد و فهم به احادیث و روایات ختم می‌گردد. واژگان کلیدی: برابری حقوق زن و مرد، درجه مردان بر زنان، حقوق زن، آیه ۲۲۸ سوره بقره، تفسیر قرآن.

#### مقدمه

آیه ۲۲۸ سوره بقره در سیاق آیاتی قرار دارد که به برخی از تکالیف و حقوق زنان

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۳۰ (ترجمه‌های متون عربی از ویراستار است).

پرداخته است. این آیات از ۲۲۱ آغاز می‌شود و تا ۲۴۱ ادامه می‌یابد. در این بیست و یک آیه این موضوعات مورد توجه قرار گرفته است:

۱. منع از ازدواج با زنان مشرک و مردان مشرک (آیه ۲۲۱)؛
۲. احکام قاعدگی زنان (آیه ۲۲۲)؛
۳. حرث بودن زنان (آیه ۲۲۳)؛
۴. احکام ایلاء (آیه ۲۲۴)؛
۵. طلاق (آیه ۲۲۶)؛
۶. عده طلاق، طلاق رجعی، حقوق و تکالیف زنان و مردان (آیه ۲۲۸)؛
۷. موارد جواز طلاق و حکم سه طلاق (آیات ۲۲۹ و ۲۳۰)؛
۸. احکام طلاق (آیات ۲۳۱ و ۲۳۲)؛
۹. احکام شیر دادن (آیه ۲۳۳)؛
۱۰. عده وفات و حق زنان پس از وفات شوهر (آیات ۲۳۴ و ۲۴۰)؛
۱۱. خطبة النساء (آیه ۲۳۵)؛
۱۲. متعة الطلاق و مهریه (آیات ۲۳۶، ۲۳۷ و ۲۴۱).

از میان این آیات آنچه در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد قسمتی از آیه ۲۲۸ می‌باشد.

﴿وَالطَّلَاقُ يَتَرْتَبِنُ أَنْفُسَهُنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ باللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَوَلْتَهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره / ۲۲۸)؛  
و زنان طلاق داده شده، باید مدت سه پاکی انتظار کشند، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده، پوشیده دارند؛ و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند، به باز آوردن آنان در این [مدت] سزاوارترند. و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است، به طور شایسته، به نفع آنان [بر عهده مردان] است، و مردان بر آنان درجه برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.

فراز مورد نظر از این آیه، عبارت است از: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾.

این جمله از یک سو بر برابری حقوق و تکالیف زن و مرد تأکید دارد و از سوی دیگر برای مردان گونه‌ای امتیاز و برتری قائل می‌شود. در محدوده این فراز دو بحث جدی وجود دارد.

بحث اول این است که مراد از برابری و مثلث چیست و مراد از امتیاز و درجه مردان بر زنان چه می‌باشد. چرا که مشهور مفسران آن را برتریهای عقلی، روانی، تدبیری، حقوقی و جسمی مردان بر زنان معنا کرده‌اند.

این رأی مشهور نوعی ناسازگاری میان صدر و ذیل این جمله را به دنبال دارد؛ زیرا ابتدای این فراز بر برابری تأکید می‌کند و در ادامه از امتیاز یکی از دو گروه بر دیگری سخن می‌راند. بدین جهت لازم است این ناسازگاری مورد تأمل قرار گیرد.

بحث دومی که در این جمله باید صورت گیرد این است که آیا این برابری عمومیت دارد و تمامی عرصه‌های روابط زن و مرد را شامل می‌شود و یا تنها به حوزه طلاق برمی‌گردد. به تعبیر دیگر آیا می‌توان از این آیه یک قاعده عام درباره برابری حقوق زن و مرد استخراج کرد و آن را منبای بررسیهای حقوق زن و مرد قرار داد یا نه؟

بر این اساس مباحث این مقاله در دو قسمت دنبال می‌شود: نخست از برابری و درجه بحث می‌شود و در مرحله دوم از عمومیت یا اختصاصی بودن آن سخن می‌رود.

پیش از ورود در بحث باید یادآوری کرد که تاکنون نوشته‌ای مستقل درباره این آیه به دست نیامده است. گرچه مفسران در ذیل این آیه بدان پرداخته‌اند.

## بخش یک. برابری یا امتیاز

در این بخش با بررسی اجمالی سه مطلب: ۱. شناخت فضای نزول آیه، ۲. بررسی مفردات آیه شامل «علی»، «ال»، «مثل»، «معروف» و «درجه»، ۳. دیدگاه مشهور در تفسیر آیه، زمینه دیدگاه مختار در تفسیر آیه را فراهم می‌سازیم:

### ۱. بیان شأن نزول

سیوطی از مقاتل خبری می‌آورد که اسماعیل بن عبدالله غفاری همسر خود را که نام

او «قبیله» بود طلاق داد. بعد از آن که دانست او حامله است رجوع کرد. هنگام وضع حمل، همسر و فرزندش هر دو فوت شدند. پس آیه نازل شد (سیوطی، بی تا: ۴۹). مرحوم علامه طباطبایی در شأن نزول این آیه می گویند:

در سنن ابی داود از اسماء انصاریه بنت یزید بن سکن روایت کرده که گفت: در زمان رسول خدا همسر مرا طلاق داد، و تا آن ایام زن مطلقه عده نداشت، در همان روزهایی که من مطلقه شدم حکم عده طلاق نازل شد، که می فرمود:

«والمطلقات یترتبن بأنفسهن ثلاثه قروء ولا یجزلهن أن یتکتمن ما خلق الله فی أرحامهن إن کن یتؤمنن بالله والیوم الآخر وبعولتهن أحق بردهن فی ذلك إن أرادوا إصلاحاً ولهن مثل الذی علیهن بالعرف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم»

پس به حکم این حدیث «اسماء انصاریه» اولین زنی بود که طبق این آیه عده طلاق عمل کرد (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲۶۲/۲).

سوره بقره در سال اول هجرت نازل شده و طبق ترتیب نزول، هشتاد و هفتمین سوره می باشد.

### ۲. بررسی مفردات آیه

چنانکه اشاره شد پنج کلمه در این آیه نیازمند اندکی تأمل و تحقیق است دو حرف «علی» و «ل» و کلمه های «مثل»، «معروف» و «درجه».

لام فتحه دار [ل] از حروف جار است. لام جر مکسور است مگر آنکه بر سر ضمیر در آید که در آن هنگام مفتوح است مانند این آیه.

ابن هشام می گوید برای لام جار، بیست و دو معنا گفته اند از قبیل استحقاق، اختصاص، ملکیت، تملیک و... آنگاه در تبیین معنای استحقاق می گوید: «وهی الواقعة بین معنی و ذات نحو الحمد لله» (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۴۷۷/۱).

در النحو الوافی همین معنا را با تعبیر شبه ملکیت یاد کرده و مثال «الحمد للامهات والشکر للوالدین» را آورده است و می گوید آن را لام استحقاق یا اختصاص هم می نامند (عباس حسن، ۱۹۶۶: ۴۰۴/۲).

می توان از این معنای لام، چنین تعبیر کرد که در رابطه معنا و ذات آن معنا حقی

برای آن ذات است یعنی سپاس و ستایش حق مادران و والدین است.

«علی» نیز از حروف جار است و برایش نه معنا آورده اند که معنای نخست آن استعلاء می باشد، ابن هشام می گوید:

ولها تسعة معان: أحدها: الاستعلاء، إمّا علی المجرور وهو الغالب نحو ﴿وعلیها علی الفلک تحملون...﴾ وقد یکون الاستعلاء معنویاً نحو ﴿فضلنا بعضهم علی بعض﴾ (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۳۳۳/۱).

در کتاب النحو الوافی در توضیح این معنای «علی» نوشته است:

الاستعلاء وهو أكثر معانیه استعمالاً ویدلّ علی أنّ الاسم المجرور به قد وقع فوجه المعنی الذی قبل علی وقوعاً حقیقیّاً مباشراً أو مجازياً فالحقیقی نحو السائحون إمّا علی القطر وإمّا علی السیارات أو الطائرات أو علی البواخر والمجازی نحو قوله تعالی: ﴿تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض﴾ (عباس حسن، ۱۹۶۶: ۴۳۴/۲).

«وثل» را کتب لغت چنین معنا کرده اند:

مثل: کلمة تسوية. يقال: هذا مثله ومثله كما يقال شبهه وشبهه بمعنی (جوهری، ۱۴۰۴: ۱۰۱/۵).

و در قرآن مثل و مثلین هفتاد و پنج بار به کار رفته و همین معنا را دارد.

«معروف» در کتب لغت چنین معنا شده است:

والمعروف: ضد المنکر... وقال الراغب: المعروف: اسم لكل فعل يعرف بالعقل والشعر حسنه، والمنکر: ما ینکر بهما... ومن هذا قیل للاقتصاد فی الجود: معروف، لما کان ذلك مستحسناً فی العقول، وبالشرع (زبیدی، بی تا: ۱۲۵/۲۴).

۱. نه معنا دارد که یکی استعلاست، یا بر خود مجرور که غالباً بدین معناست، مانند «بر آن و بر کشتی حمل می شوید» و گاهی استعلا می معنوی است مانند «برخی را بر برخی برتری دادیم».
۲. «علی» به معنای استعلا و برتری است که در استعمال بیشتر به همین معنا می آید و دلالت بر این دارد که معنای قبل از «علی» بر فراز اسم مجرور بعد از آن است و این وقوع بر فراز، یا به صورت حقیقی و مباشر است یا مجازی: حقیقی مانند اینکه گردشگران بر قطارها یا ماشینها یا هواپیماها یا کشتیها هستند و مجازی مانند این سخن خدای متعال که؛ برخی رسولان را بر برخی برتری دادیم.
۳. «معروف» ضد منکر است... و راغب می گوید: معروف، نامی است برای هر کاری که حسن و خوبی آن به عقل و شرع شناخته می شود و منکر، آن است که با عقل و شرع مناسب نباشد و به همین دلیل به میانه روی در بخشش، معروف گفته شده است، چون به حکم عقل و شرع نیکوست.

ابن عاشور معروف را چنین معنا می‌کند:

وقوله: بالمعروف الباء للملابسة، والمراد به ما تعرفه العقول السالمة، المجردة من الانحياز إلى الأهواء، أو العادات أو التعاليم الضالّة، وذلك هو الحسن وهو ما جاء به الشرع نصّاً أو قياساً، أو اقتضته المقاصد الشرعيّة أو المصلحة العامّة، التي ليس في الشرع ما يعارضها (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۰/۲).<sup>۱</sup>

و در تفسیر پرتوی از قرآن می‌خوانیم:

معروف همان است که وجدان سالم انسانی و شرع می‌شناسد و آن را می‌گزیند نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه (طالقانی، ۱۳۴۲: ۱۴۴/۲).

«درجه» را کتب لغت چنین معنا کرده‌اند:

الدرجة: الرفعة في المنزلة (زبیدی، بی‌تا: ۵۶۲/۵).<sup>۲</sup>

والدرجة: المرقاة، والجمع الدرج. والدرجة: واحدة الدرجات، وهي الطبقات من المراتب (جوهری، ۱۴۰۴: ۴۶۴/۱).<sup>۳</sup>

واژه درجه در قرآن کریم به صورت مفرد چهار مورد و به صورت جمع چهارده مورد استعمال شده است. از این هیجده مورد به جز همین آیه مورد بحث، سایر موارد در درجات معنوی استعمال شده که به گونه‌ای به خداوند برمی‌گردد مانند:

«أعظم درجة عند الله» (توبه / ۲۰)، «ورفع بعضهم درجات» (بقره / ۲۵۳)، «وفضل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً» (نساء / ۹۵-۹۶)، «ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات» (زخرف / ۳۲).

و در هیچ کدام از این موارد هفده گانه این تفاضل میان مردان و زنان نیست، بلکه به باورها و رفتارها برمی‌گردد. تنها در این آیه است که اولاً این تفاضل میان مردان و زنان برقرار شده و ثانیاً به صورت مستقیم به خداوند نسبت داده نشده است.

۱. «باء» در بالمعروف به معنای ملابست و همراهی است، و مراد از معروف آن است که عقلهای سالم و آزاد از قید و بند هواها یا عادات و تعالیم گمراه کننده آن را بپذیرد و بشناسد و این همان «حسن» است که شرع به نص یا قیاس آن را بیان داشته یا مقتضای مقاصد شرعی یا مصلحت عام است که در شرع مخالف و معارضی نداشته باشد.

۲. درجه یعنی بلندی جایگاه.  
۳. درجه، پله و بالابرنده و جمع آن درج است و درجه، مفرد درجات است که مراد از آن طبقه‌ها و مراتب است.

### ۳. دیدگاه مشهور در تفسیر آیه

در اینجا نمونه‌هایی از دیدگاه مشهور را در تفسیر آیه می‌آوریم که در کنار مثلیت و برابری، بر توسعه امتیازهای مردان تصریح کرده‌اند.

مجاهد: «فضل ما فضله الله به عليها من الجهاد، وفضل ميراثه، و كل ما فضل به عليها».<sup>۱</sup>  
ابن مالک: «يطلقها وليس لها من الأمر شيء».<sup>۲</sup>

زید بن أسلم: «وللرجال عليهن درجة» قال: الإمارة (سيوطي، ۱۴۰۳: ۲۷۷/۱).<sup>۳</sup>  
قرطبی گفته است:

زيادة درجة الرجل بعقله وقوته على الإنفاق وبالدية والميراث والجهاد. وعلى الجملة فدرجة تقتضى التفضيل، وتشعر بأن حق الزوج عليها أوجب من حقها عليه (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۳۴/۳).<sup>۴</sup>

ابن عاشور که خود در مسائل زنان نگاهی اعتدالی دارد در تفسیر این آیه می‌نویسد:  
وقوله: «وللرجال عليهن درجة» إثبات لتفضيل الأزواج في حقوق كثيرة على نسائهم لكيلا يظن أن المساواة المشروعة بقوله: «ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف» مطردة، ولزيادة بيان المراد من قوله بالمعروف، وهذا التفضيل ثابت على الإجمال لكل رجل، ويظهر أثر هذا التفضيل عند نزول المقتضيات الشرعية والعادية.  
وهذه الدرجة اقتضاها ما أودعه الله في صنف الرجال من زيادة القوة العقلية والبدنية، فإن الذكورة في الحيوان تمام في الخلق، ولذلك نجد صنف الذكر في كل أنواع الحيوان أذكى من الأنثى، وأقوى جسمًا وعزمًا، وعن إرادته يكون الصدر، ما لم يعرض للخلقه عارض يوجب انحطاط بعض أفراد الصنف، وتفوق بعض أفراد الآخر نادرًا، فلذلك كانت الأحكام التشريعية الإسلامية جارية على وفق النظم التكوينية، لأنّ واضع الأمرين واحد.  
وهذه الدرجة هي ما فضل به الأزواج على زوجاتهم: من الإذن بتعدّد الزوجة

۱. مجاهد گفته است: برتری، یعنی برتری مرد بر زن در جهاد و میراث و هر چه که موجب فضیلت مرد بر زن است.
۲. ابن مالک می‌گوید: [برتری این است] که مرد زن را طلاق می‌دهد ولی زن چنین حقی ندارد.
۳. زید بن اسلم گفته: و مردان بر زنان درجه و برتری دارند یعنی امارت دارند.
۴. افزونی درجه مرد به عقل و قوت بر انفاق، دیه، ارث و جهادت است و بالجمله درجه‌ای است که مقتضی برتری مرد است و اشعار دارد که حق مرد بر زن، واجب‌تر از حق زن بر مرد است.

للرجل، دون أن يؤذن بمثل ذلك للأثني، وذلك اقتضاه التزید فی القوة الجسمیة، ووفرة عدد الإناث فی موالید البشر، ومن جعل الطلاق بید الرجل دون المرأة، والمراجعة فی العدة كذلك، وذلك اقتضاه التزید فی القوة العقلیة وصدق التأمل، وكذلك جعل المرجع فی اختلاف الزوجین إلى رأى الزوج فی شؤون المنزل، لأنّ كل اجتماع يتوقّع حصول تعارض المصالح فيه، يتعیّن أن يجعل له قاعدة فی الانفصال والصدور عن رأى واحد معین من ذلك الجمع، ولما كانت الزوجیة اجتماع ذاتین لزم جعل إحدهما مرجعاً عند الخلاف، ورجّح جانب الرجل لأنّ به تأسّست العائلة، ولأنّهُ مظنة الصواب غالباً (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۱/۲-۳۸۲).

اینک پس از بیان این مطالب سه گانه مقدماتی می‌گوییم: این قسمت از آیه یعنی: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ به دو بخش برمی‌گردد در بخش نخست بر اساس واژگان به کار رفته و نیز ساختار ترکیبی چنین معنا می‌دهد که: زنان حقوقی دارند به اندازه و برابر با تکالیفشان که این برابری و مثلث امری شناخته شده و معروف است.

۱. سخن خدای متعال که می‌فرماید مردان بر زنان درجه دارند [اولاً] اثبات برتری مردان بر زنان در حقوق فراوانی است تا گمان نشود مساوات مشروعی که به قول دیگر خداوند بیان شده: «و برای زنان است مانند آنچه بر آنان است به معروف» عام و شایع است [ثانیاً] توضیح بیشتر مراد از کلمه «بالمعروف» است.

این برتری به اجمال برای هر مردی ثابت است و اثر این برتری به هنگام نزول مقتضیات شرعی و عادی ظاهر می‌شود. این برتری ناشی از افزونی قوت عقلی و بدنی در صنف مردان است که خداوند در آنان به ودیعت نهاده است و مذکر بودن در حیوان نشان کمال خلقت اوست و به همین دلیل می‌بینیم که صنف مذکر تمام حیوانات برتر از مؤنث است و در جسم و عزم قویتر و صدر، به اراده اوست. تا زمانی که عارضه‌ای در خلقتش پدید نیامده و موجب انحراف و انحطاط از صنف نشده باشد. به همین دلیل احکام تشریحی اسلامی جاری بر نظام تکوین است؛ زیرا واضح هر دو امر یکی است. و این درجه و برتری، فضیلت مردان بر زنان است می‌باشد در موارد زیر: اجازه تعدد همسر برای مرد، بدون اینکه به زنان چنین اذنی داده شود، و این به دلیل افزونی قدرت جسمانی مرد و نیز فراوانی دختران در زاد و ولد است، و دیگر اینکه طلاق به دست مرد است نه زن، و نیز رجوع در عده با مرد است نه زن و این نیز به دلیل برتری عقلی مردان است و نیز مرجع حل اختلاف در مسائل خانواده میان زن و شوهر، مرد است، زیرا در هر اجتماعی که احتمال تعارض منفعتهای می‌باشد باید قاعده‌ای برای حل اختلاف وضع شود و راه برون‌رفت از مشکل را به رأی یکی از جمع قرار بدهند و چون ازدواج و زناشویی، اجتماع دو نفر با هم است، لازم است که یکی به عنوان مرجع حل اختلاف معین شود و در این مورد، مرد را برگزیده‌اند چون خانواده با او تأسیس شده و معمولاً رأی درست صادر می‌کند.

می‌دانیم رابطه حق و تکلیف در میان انسانها امری متقابل است، یعنی اگر کسی دارای حق است در مقابل شخصی هست که مکلف است آن حق را ادا کند و اگر کسی تکلیفی بر عهده دارد در مقابل کسی هست که از او مطالبه حق کند. با این توضیح، اگر حقوق زنان به اندازه تکالیف آنهاست و چون مقابل زنان، مردان قرار دارند، قهراً حقوق و تکالیف مردان نیز برابر خواهد بود؛ زیرا آنجا که زنان ذی‌حقتند مردان مکلفند و آنجا که مردان ذی‌حقتند زنان مکلفند. و این نسبت و تقابل و برابری، امری معروف نزد سرشت و فطرت و وجدان سالم و ذهن و فکر انسانهاست. در اینجا نمی‌توان بالمعروف را قیدی برای حقوق زنان گرفت و گرنه برابری و مثلثیت نقض می‌شود.

حال به بخش دوم آیه می‌رسیم که ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ اگر مراد از این قسمت از آیه اثبات برتری حقوقی مردان بر زنان باشد یعنی به دایره حقوق و تکالیف برگردد، چنانکه مشهور مفسران گفته‌اند، نقض مثلثیت و برابری قسمت نخست خواهد بود. چرا که نخست می‌گوید حقوق و تکالیف زنان و مردان برابر است و سپس می‌گوید: ولی حقوق مردان بیشتر است لذا بر اساس تفاسیر مشهور که نمونه‌هایی از آن را پیش از این آوردیم ناسازگاری صدر و ذیل آیه قطعی است.

به گمان ما در صورتی می‌توانیم از این تناقض و ناسازگاری خارج شویم که ضمن حفظ ساختار زبانی آیه، مثلثیت در حقوق و تکالیف با امتیاز مردان قابل جمع باشد و آن تفسیری است که برخی از مفسران کهن چون ابن عباس، ابن عطیه و طبری از آیه ارائه کرده‌اند.

از ابن عباس چنین نقل شده است:

ابن عباس قال: إِنِّي لِأَحَبِّ أَنْ أَتَزَيَّنَ لِلْمَرْأَةِ كَمَا أَحَبُّ أَنْ تَتَزَيَّنَ الْمَرْأَةُ لِي لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ وَمَا أَحَبُّ أَنْ اسْتَوْفِيَ جَمِيعَ حَقِّي عَلَيْهَا لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ (سبوطی، ۱۴۰۳: ۲۷۶/۱).

۱. من دوست دارم که خود را برای زن زینت دهم، چنانکه دوست دارم او هم خود را برای من بیاراید؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «و [حق] برای آنان است مانند آنچه [تکلیف] بر آنان است به معروف» و دوست ندارم که همه حقم را از زن استیفا کنم، چون خداوند می‌فرماید: مردان بر زنان درجه دارند.

و در سخن دیگر گفته است:

الدرجة: إشارة إلى حضّ الرجال على حسن العشرة، والتوسّع للنساء في المال والخلق، أي أن الأفضل ينبغي أن يتحامل على نفسه. قال ابن عطية: وهذا قول حسن بارع (قرطبي، ۱۴۰۵: ۱۲۵/۳).

طبری خود رای ابن عباس را انتخاب کرده و می‌گوید:

وأولى هذه الأقوال بتأويل الآية ما قاله ابن عباس، وهو أن الدرجة التي ذكر الله تعالى ذكره في هذا الموضع الصّح من الرجل لامرأته عن بعض الواجب عليها، وإغضاؤه لها عنه، وأداء كل الواجب لها عليه، وذلك أن الله تعالى ذكره قال: ﴿والرجال عليهن درجة﴾ عقيب قوله: ﴿ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف﴾ فأخبر تعالى ذكره أن على الرجل من ترك ضرارها في مراجعتها إياها في أقرائها الثلاثة وفي غير ذلك من أمورها وحقوقها، مثل الذي له عليها من ترك ضراره في كتمانها إياه ما خلق الله في أرحامهنّ وغير ذلك من حقوقه. ثم ندب الرجال إلى الأخذ عليهنّ بالفضل إذا تركن أداء بعض ما أوجب الله لهم عليهنّ، فقال تعالى ذكره: ﴿والرجال عليهنّ درجة﴾ بتفضّلهم عليهنّ، وصفحهم لهنّ عن بعض الواجب لهنّ عليهنّ، وهذا هو المعنى الذي قصدته ابن عباس بقوله: ما أحبّ أن أستتظف جميع حقّي عليها لأنّ الله تعالى ذكره يقول: ﴿والرجال عليهنّ درجة﴾ (طبری، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۲-۲۷۶).

۱. درجه: اشاره به انگیزش و تشویق مردان به حسن معاشرت و توسعه بر زنان در مال و رفتار است یعنی برتری این است که سزاوار است مردان بار زندگی را بر دوش بکشند، این عطیه می‌گوید: این سخنی نیکو و بجاست.

۲. بهترین قول در تأویل آیه سخن ابن عباس است که می‌گوید: درجه‌ای که خداوند متعال در این جایگاه ذکر کرده گذشت مرد از زن خویش است در برخی واجباتی که بر عهده زن نهاده شده و چشم‌پوشی کردن مرد است به نفع زن و اینکه بخواهد زن همه وظایف خود در برابر مرد را به کمال انجام دهد. به دلیل اینکه خداوند متعال «برای مردان بر زنان برتری و درجه است» را به دنبال «برای آنان است مانند آنچه بر آنان است به معروف» می‌فرماید. خداوند با این سخن بیان داشته است که مرد باید در مراجعه به زن در سه طهرش و نیز امور و حقوق دیگر به او ضرر نرساند، این درست مثل تکلیفی است بر عهده زن که با کتمان حقیقت درباره آنچه که در رحم دارد و حقوق دیگر مرد به او ضرر نرساند. سپس از مردان می‌خواهد که با فضل با زنان رفتار کنند اگر زنان برخی واجبات خود را در برابر مردان رها کردند و فرمود: «مردان بر زنان فضیلت دارند چون بر آنان تفضل کردند و از برخی حقوق خود در برابر زنان گذشت کردند و این معنایی است که ابن عباس قصد کرده است و گفته است: من دوست ندارم که تمام حقم را از زن استیفا کنم چون خداوند متعال می‌فرماید: مردان بر زنان درجه و برتری دارند.

در این تفسیر امتیاز مردان را نه زیادتی حقوق بلکه توانایی بر گذشت از برخی حقوق دانسته‌اند و در این صورت برابری و مثلثیت نقض نمی‌شود. یعنی حقی اضافه برای مردان اثبات نشد، بلکه تأکید و توصیه شد که مردان بخشی از همان حقوق برابر را نادیده بگیرند و سرّ این گذشت در سخن این مفسران نیامده است، ولی می‌توان آن را چنین توضیح داد که این دعوت حکیمانه الهی به گذشت مردان از برخی از واجبات، ریشه در برخی تفاوت‌های فیزیولوژی زن و مرد دارد. ایام عادت ماهانه زنان و نیز دوران حاملگی و شیردهی بخشی از نیرو و توان جسمی زن را می‌سیناند و گاه او را کم‌حوصله و بی‌تاب می‌کند. این آیه از یک سو، برابری تکالیف و حقوق را بیان می‌دارد و از دیگر سو به گذشت مردان و رعایت برخی از احوالات جسمانی و زیستی زن، دعوت می‌کند. و برای آنکه مردان به این امر ترغیب شوند آن را درجه و رتبه‌ای معنوی قلمداد می‌کند.

## بخش دو. برابری حقوق و تکالیف قاعده‌ای عام یا حکمی خاص

پس از آنکه دانسته شده مقصود از این آیه برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان است و جمله «والرجال عليهنّ درجة» نقض این برابری نیست، بلکه آن را تأکید می‌کند، اینک سخن بر این است که آیا این برابری می‌تواند قاعده‌ای عام در حوزه مسائل زنان و مردان باشد یا مقید به ابتدای آیه است و به مسئله عدّه زنان مربوط می‌شود؟ و اگر بپذیریم که قاعده‌ای عام است، پرسش دوم این است که تفاوت‌های حقوقی و تکلیفی زنان بر مردان در قرآن و سنت با این آیه چه نسبتی پیدا می‌کند؟ نخست به مسئله اول می‌پردازیم و سپس در ادامه به پاسخگویی پرسش مطرح شده رو می‌کنیم.

گروهی از مفسران به اقتضای سیاق آیه، این حکم را مختص مسئله طلاق دانسته و آن را به سایر موارد تعمیم نمی‌دهند.

سید قطب در فی ظلال القرآن به اختصاص این حکم معتقد است و می‌نویسد:

وللمطلقات من الحقوق في هذه الحالة مثل الذي عليهنّ من الواجبات، فهنّ مكلفات أن يتربّصن وألا يكتمن ما خلق الله في أرحامهنّ، وأزواجهنّ مكلفون بأن

تكون نيتهم في الرجعة طيبة لا ضرر فيها عليهن ولا ضرار. وذلك إلى ما سيأتي من أمر النفقة في مقابل الاحتباس للعدة. ﴿وللرجال عليهن درجة﴾.

أحسب أنها مقيدة في هذا السياق بحق الرجال في ردّهن إلى عصمتهم في فترة العدة. وقد جعل هذا الحق في يد الرجل لأنه هو الذي طلق وليس من المعقول أن يطلق هو فيعطى حق المراجعة لها هي! فتذهب إليه. وتردّه إلى عصمتها! فهو حق تفرضه طبيعة الموقف. وهي درجة مقيدة في هذا الموضوع، وليست مطلقة الدلالة كما يفهمها الكثيرون، ويستشهدون بها في غير موضعها (۱۳۹۱: ۲۴۶/۱-۲۴۷).

محمدجواد مغنیه نیز در تفسیر *الكاشف* به اختصاص عقیده دارد و می نویسد: والذى نستظهره من سياق الآية أنّ الحقّ الذى عليها هو العدة والصدق فى الإخبار عنها، وعدم الاعتراض على الرجعة المستوفية للشروط، والحقّ الذى لها أن يقصد الرجل من إرجاعها الإصلاح، لا الإضرار، وحسن الصحبة، لا سوء المعاملة. أمّا سائر الحقوق الأخرى التى لكلّ من الزوجين على الآخر فالآية أجنبية عنها، وتستفاد من أدلة مستقلة عن الآية (۱۹۸۱: ۳۴۳/۱).

اما در مقابل غالب مفسران عمومیت آیه را پذیرفته و بر آن استدلال کرده‌اند. ابن عاشور به صراحت استدلال می کند که حکم آیه عام است و شواهدی بر این عمومیت در تفسیرش ذکر می کند:

۱. مطلقاً در این حالت به اندازه حقوقی که دارند بر آنان تکلیف بار می شود، بنابراین آنان مکلفند که صبر کنند و آنچه را خداوند در رحمهایشان قرار داده نپوشانند و همسرانشان نیز مکلفند که نیشان در رجوع پاک و خالص و بدون قصد ضرر و زیان باشد افزون بر آنکه حق نفقه هم در مقابل نگهداری عده دارند. «مردان بر زنان درجه دارند». به گمانم این درجه و برتری در این سیاق مقید است به حق مردان در برگشت به زوجیت در زمان عده و این حق را به دست مرد قرار داده است چون اوست که طلاق داده است و معقول نیست که مرد طلاق بدهد ولی حق رجوع را به زن بدهند، تا او مرد را به زوجیت برگرداند و این حقی است که اوضاع و احوال مقتضی آن است، بنابراین درجه و برتری مرد مقید به همین موضع است و دلالت آن مطلق نیست چنانکه بسیاری آن را مطلق معنا کرده و در جاهای دیگر بدان استناد کرده‌اند.

۲. آنچه از سیاق برمی آید این است که تکلیف زن عده و خبر درست درباره آن و نیز عدم اعتراض در رجوع با شرایط کامل است و حق او این است که مرد در رجوع قصد اصلاح و خیر داشته باشد، نه ضرر زدن و نیز حسن معاشرت و همراهی با زن نه سوء رفتار و آیه درباره سایر حقوق زن و مرد ساکت است و از ادله دیگر استفاده می شود.

لا يجوز أن يكون ضمير «لهن» عائداً إلى أقرب مذکور وهو «المطلقات»، على نسق الضمائر قبله لأن المطلقات لم تبق بينهن وبين الرجال علة حتى يكون لهن حقوق وعليهن حقوق، فتعين أن يكون ضمير «لهن» ضمير الأزواج النساء اللاتي اقتضاهن قوله «بردّهن» بقرينة مقابلته بقوله ﴿وللرجال عليهن درجة﴾. فالمراد بالرجال فى قوله «وللرجال الأزواج (۱۹۹۷: ۳۷۶/۲).

برخی از مفسران نیز گرچه به صراحت سخن نگفته‌اند، ولی می توان از قرائن و فضای کلی سخن آنان عمومیت را استفاده کرد. طبرسی در *مجمع البيان* می گوید: وهذا من الكلمات العجبية الجامعة للفوائد الجمّة. وإنما أراد بذلك ما يرجع إلى حسن العشرة، وترك المضارّة، والتسوية فى القسم والنفقة والكسوة، كما أنّ للزوج حقاً عليها مثل الطاعة التى أوجبه الله عليها له، وأن لا تدخل فراشه غيره، وأن تحفظ ماءه فلا تحتال فى إسقاطه (طبرسى، ۱۴۱۵: ۵۷۵/۲).

همین عبارت در تفسیر *تبيان* شیخ طوسی نیز آمده است (۱۳۷۶: ۲۴۱/۲). سخن ابن عباس و طبری نیز غیر مستقیم بر صراحت دلالت داشت. همچنین از دیدگاه مشهور مفسران که امتیازهای گوناگونی را از این آیه برای مردان استفاده کردند، عمومیت فهمیده می شود. به سخن دیگر استخراج قاعده کلی از یک بخش از آیه، امری متداول نزد صاحب نظران دینی اعم از فقها و متکلمان است یعنی وجود بخشی از یک آیه را در سیاق، منافی با قاعده بودن آن نمی دانند و برای تأیید این مسئله به روش اهل بیت استدلال می شود (ایازی، ۱۳۸۰: ۴۷۳-۴۹۱).

در این مورد خاص می توان سخن ابن عاشور را نیز مؤید و شاهدی دیگر بر

۱. جایز نیست که ضمیر در «لهن» مانند ضمائر دیگر به نزدیک یعنی «مطلقات» برگردد، چون میان مطلقاً و مردان رابطه ای نمانده است که بر یکدیگر حقی یا تکلیفی داشته باشند، بنابراین ضمیر «لهن» به طور تعیینی باید به ازواج برگردد، ازواج زنانی که قول «بردّهن» مقتضی آن است، به قرینه ﴿وللرجال عليهن درجة﴾ که مراد از مردان در اینجا ازواج است.

۲. و این از کلمات عجیبی است که فواید فراوانی دارد. و مراد از آن چیزی است که به حسن معاشرت و ترک ضرررسانی و تساوی در تقسیم، نفقه و پوشش برمی گردد، چنانکه زوج هم حقوقی بر زن دارد مثل حق طاعتی که خداوند بر او نهاده است و اینکه دیگران را بر فراش او وارد نکنند (عفت داشته باشد) و اینکه فرزند او را در زمان حمل نگهدارد و به دنبال راه چاره ای برای سقط آن نباشد.

عمومیت گرفت چرا که وی معتقد بود ضمایر نمی‌تواند به مطلقات برگردد چرا که رابطه زن و شوهر با طلاق از هم گسسته و حقوقی باقی نمانده است. به هر حال می‌توان گفت این قسمت از آیه، برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان را مطرح می‌سازد.

حال سخن در این است که میزان این برابری چیست، یعنی در تعداد حقوق و تکالیف برابرند یا در برابری کلی حقوق و تکالیف. ابن عاشور تنها مفسری است [تا آنجا که نگارنده تتبع کرده] که به اجمال این موضوع را طرح کرده و البته به نتیجه هم نرسیده است او می‌گوید:

وتفاصيل هاته المماثلة، بالعین أو بالغایة، تؤخذ من تفاصيل أحكام الشريعة، ومرجعها إلى نفی الإضرار، وإلى حفظ مقاصد الشريعة من الأمة، وقد أوماً إليها قوله تعالى «بالمعروف» أي لهنّ حقّ متلبساً بالمعروف، غیر المنکر، من مقتضى الفطرة، والآداب، والمصالح، ونفی الإضرار، ومتابعة الشرع. وكلها مجال أنظار المجتهدين (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۰/۲).<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد هر یک از تعداد و یا برابری کلی را منظور کنیم نباید از نظر وجدان سالم انسانی ناقص مثلثیت و برابری باشد. مثلاً مجموع قوانین به سود مردان نمی‌باید بیشتر از قوانین به نفع زنان بوده و تفاوت فاحش و چشمگیری داشته باشد.

حال اگر بررسیها چنین بنمایاند که این مثلثیت و برابری بر هم خورده است قاعدتاً می‌باید فرایند اجتهاد و فهم حقوق و تکالیف را مورد بازبینی مجدد قرار داد. به‌ویژه آنجا که فهم اجتهادی به روایات و احادیث ختم می‌شود. در این صورت احتمال اینکه برداشت ناقص و ناتمامی صورت گرفته، بدور نیست و بر حسب قواعد حدیث‌شناسی باید این احادیث بر قرآن عرضه گردند تا این قاعده قرآنی نقض نشود.<sup>۲</sup>

۱. تفصیل این برابری، چه عیناً و چه غایتاً و در هدف، باید از تفصیل احکام شریعت گرفته شود و مرجع آن نفی ضرر، و حفظ مقاصد شریعت توسط امت است که به این معنا با کلمه «بالمعروف» اشاره شده است، یعنی زنان حق دارند که حق باید همراه و آمیخته با معروف باشد نه منکر و ناپسند؛ و این امر مقتضای فطرت، آداب، مصالح، نفی ضرر و پیروی شرع است و تمام این موارد وابسته به دیدگاه مجتهدان است.

۲. نگارنده در مقاله‌ای دیگر که در مجله آئینه پژوهش، ش ۱۱۶-۱۱۷، خرداد، تیر، مرداد و شهریور، ۱۳۸۸، ص ۱۶-۲۴ به چاپ رسیده ضمن گزارشی از تفاوت‌های فقهی و حقوقی زن و مرد و عدم تعادل آنها نشان داده است که فقه اسلامی ظرفیت بازنگری و بازبینی را دارد و در این ربع قرن قریب به بیست مورد از تفاوتها با فتوای جدید عرضه شده است.

### کتاب‌شناسی

۱. ابن عاشور، محمدطاهر، *التحریر و التنویر*، تونس، دار سخن، ۱۹۹۷ م.
۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المعنی*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳. ایازی، سیدمحمدعلی، *فقه پژوهی قرآنی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق عبدالغفور عطار، امیری، افسست از طبع دار العلم للملایین، ۱۴۰۴ ق.
۵. زبیدی، محمد بن مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دار مکتبه الحیاة، بیروت، بی تا.
۶. سیدقطب، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
۷. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *الدرر المنتوره فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۸. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *لباب النقول فی اسباب النزول*، تحقیق احمد عبدالشافی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۹. طالقانی، محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۲ ش.
۱۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. طوسی، جعفر بن محمد، *التبیان*، تحقیق احمد شتوقی الامین، نجف، مکتبه الامین، ۱۳۷۶ ق.
۱۴. عباس حسن، *النحو الوافی*، قاهره، دار المعارف، ۱۹۶۶ م.
۱۵. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، *الکاشف*، بیروت، دار العلم الملایین، ۱۹۸۱ م.